

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

محمد قراگزلو

۱۹ جولای ۲۰۱۲

چپ رادیکال، معشوقه و احمد شاملو

یک مایه در دو مقام

درآمد (گزارشی کوتاه از گذشته)

دوازده سال پیش استاد و رفیق دُرْدانه ما احمد شاملو، هیچ کاره مُلک وجود خود شد. مراسم بی‌مانند تشییع و خاک سپاری پیکر شاعر آزادی به اعتبار حضور پر شور هزاران آزاده بدون آزار مرسوم برگزار شد. به یک اعتبار خط ممتد سوگواران از خیابان قلّهک (بیمارستان ایران مهر) تا کرج (امامزاده طاهر) نقطه به نقطه خود را به دولت تحمیل کردند. از آن به بعد و با وجود درخواست‌های مکرر نه فقط هیچ مکانی برای پاس‌داشت شاملو به دوستان او اختصاص نیافته است بلکه مراسم ساده شعرخوانی چند جوان در سال یاد غروب شاعر همیشه با مزاحمت پولیس و تعرض نیروهای امنیتی مواجه شده است. (برای نمونه در این زمینه بنگرید به یادداشتی از این قلم تحت عنوان: **اگر آزادی سرودی می‌خواند**. گزارشی از مراسم سال یاد ۱۳۹۰) این که شعرخوانی چند جوان و گردآیش جمعیتی حداکثر صد تا دویست نفره، آن هم در گوشه گورستانی دور افتاده از شهر کرج چه "ضربه‌ای" به "امنیت ملی" می‌زند بر نگارنده دانسته نیست. علی‌الخصوص که گاه تعداد افراد پولیس مسلح و مجهز (از همه نوع) از حاضران پراکنده در همان یکی دو ساعت متعددتر و پرشمارتر است. شکی نیست که شعر شاملو – حتا غالب شعرهای عاشقانه او نیز – اجتماعی و سیاسی است. مانند شعر حافظ. در عین حال سمبلیسم این شعر سبب می‌شود که در غالب موارد جریان سیاسی خاصی به طور مشخص و مستقیم و بی‌پرده نقد نشود. به این مفهوم شعر شاملو – خلاف برداشت محمود دولت‌آبادی – نه فقط سنتی و مناسبتی نیست؛ بلکه شعری است مدرن که در شکل غیر مناسبتی‌اش به شعر حافظ مانسته است.

عقاب جور گشوده‌ست بال بر همه شهر

کمان گوشه نشینی و تیراهی نیست.

می‌توان این بیت حافظ را در کلیات برنامه "جنگ مسلحانه هم سترانژی هم تاکتیک" گنجانده و درهای حافظیه را میخ کوبید! مضاف به این که سیاسی‌تری شعرهای شاملو، حتا شبه مناسبتی‌های "هوای تازه" و "باغ آئینه" و

"ابراهیم در آتش" و "دشنه در دیس" و "مدایح بی‌صله" جز چند مورد – به مراتب از ایهام و گاه تعقید بیشتری نسبت به شعرهای ضد استبدادی حافظ برخوردارند. از سوی دیگر نویسنده که در تمام این سال‌ها یک پای ثابت و البته "گوشه‌گیر" مراسم سال یاد و پاس داشت بوده، هرگز یک حرکت سیاسی هدفمند مشاهده نکرده است. فقط در اوج "خیزش سبز" (مرداد ۸۸) چند جوان با علایم سبز ترانه "یار دبستانی" را - که نمی‌دانم چه ربطی به شاملو دارد - زمزمه کردند. مانند پخش نامربوط سرود آفتابکاران فدائیان در ستادهای موسوی. که هیچ یک با دیگری نسبت و تناسبی نداشت....

خوش‌بینی مفرط است. می‌دانم. اما امید دارم که امسال (دوم مرداد [اسد] ۹۱) اگر طبق معمول شاهد محاصره آرامگاه توسط پولیس هستیم، باری بتوانیم در یک فضای آرام بدون تهدید باتوم و اسلحه و خشونت پولیسی در کنار مزار استاد و رفیق‌مان احمد شاملو با شعرخوانی فرزندان نازنینش به آرامش برسیم.

درآمد ۲ (در باره این مقاله)

در این مقاله از دو مزغل و یک منظر به شعر و اندیشه شاملو خواهم نگریست. به اجمال و از دو مرجع. یکی داستان روائی "پرستو در باد" که برای خوانندگان و هموطنان داخل کشور آشنا نیست (به دلیل انتشار در خارج از کشور) و دیگری کتاب بلا تکلیف مانده و پژوهشی "جوبندگان شادی". کتابی که از ۱۳۸۷ به وزارت ارشاد رفته و پیه ممیزی تمام هستی‌اش را مالیده. ماسیده است کتاب از قرار! شکل بحث من به قول شاملو "یک مایه در دو مقام" است.

چپ رادیکال و گله از شاملو

به گمان من شاملو تنها شاعر آزادی‌خواه، چپ و سوسیالیستی است که به نحو خلاقانه‌ای توانسته میان تعهد اجتماعی (تعهد به آرمان رهایی فردستان) و هنر ناب (زیبایی‌شناسی) تعادلی آوانگارد ایجاد کند. واضح است که کفه سوسیالیستی و کارگری و انقلابی شعر لاهوتی و فرخی یزدی بر شعر شاملو می‌چربد، اما در تلفیق تعهد اجتماعی و هنر ناب شعر شاملو از همه - حتا نیما و فروغ و اخوان و کسرائی و رحمانی - پیشروتر است. شعری رزمنده که از انتزاع و یأس و طبیعت‌گرایی روستائی شعر آوانگارد نیما به سوی اجتماع و امید و زد و خورد شهر مدرن فاصله گرفته است. خلاف کسرائی از سکتاریسم حزبی و وارد کردن شعر به تمکین قدرت حاکم در یک برهه خاص دور است. خلاف شعر اخوان از ناسیونالیسم "چپ" حزب توده به شوونیسم مزدستی نیفتاده است و تنها دو شاعر را همسایه خود دارد. نصرت رحمانی و فروغ!

از ستایش تقی ارانی و همجواری موقت با حزب توده تا سخن گوئی سیاهکل (شعر ضیافت) و پاس داشت جان سپردگان جنبش فدائی و اندوه سرائی و مرثیه در سوگ سعید سلطان‌پور و کاک فواد و رهبران خلق ترکمن (توماج، واحدی...) همه و همه شاملو را در منتهاالیه شعر چپ و سوسیالیست عصر خود می‌نشاند.

با این حال چپ رادیکال در برهه‌های دور و نزدیک شاملو را با عبارتی همچون "چپ سنتی"، "ملی، مذهبی"، "شرقی"، "منفعل"، "غیر حزبی"، "شعر نگفتن برای لغو مالکیت خصوصی و الغای کارمزدی" و "مردسالار" و "عاشقانه" و غیر نکوهیده است.

صاحب این قلم در همان کتاب منتشر نشده "جوبندگان شادی" با وسواس و وسوسه به تمام این ابهامات پاسخ گفته است. فی الجمله چند سطر از آن مجموعه در ادامه این مجال نقل می‌شود.

آیا شعر شاملو مردسالار است؟

از شروع جنبش مسلحانه ضد سلطنت، شاملو همیشه در کنار چپ رزمنده ایستاده است. بعد از مرتضا کیوان، چهره انقلابی محبوب او احمد زبیرم است. حماسه سیاهکل نیز در شعر بلند و به غایت زیبایی "ضیافت" بازتابی عمیق و ماندگار یافته است. در جنبش مسلحانه ضد سلطنت زنان شاخصی جان سپرده‌اند که – بدون آن که قصد قیاسی در کار باشد – از بسیاری از ممدوحان شاملو برتر بوده‌اند. از همه نظر. برای مثال مرضیه احمدی اسکوئی. حال سؤال این است که چرا این زنان مبارز راهی به شعر شاملو باز نکرده‌اند؟ گفت و گوی پی‌نوشته تا حدودی پاسخ‌گوی همین پرسش است:

«پرستو: می‌دونی سهراب! من فکر می‌کنم اخلاق شاملو، شعرش، زندگی‌اش یه جورائی خیلی مردسالاره. نظامیه. مته باباش...»

سهراب: پس عاشقانه‌های "آیدا در آئینه" رو چی می‌گی؟

پ. ب. اونها رو که واسه زنش گفته.

س: از تو بعیده پری جان. تو هم که حرف محمد خلیلی رو می‌زنی. نمی‌دونم شنیدی یا نه؟ گویا سال ۴۷ یا ۴۸ مراسم بزرگداشتی برای نیما گرفته بودن و آل احمد در پایان صحبتش به جمعیت می‌گه بعد از من شاملو شعر می‌خونه. یکی از چپ‌های دو آتیشه اعتراض می‌کنه که "شاملو بره واسه زنش شعر بگه..." بعد شاملو می‌آد و چند تا شعر می‌خونه و در جواب اعتراض‌ها می‌گه "هر کسی به اندازه خودش خونه‌ای می‌سازه و توان من همینه." یه جای دیگه هم شنیدم که به شعرهای عاشقانه لویی آراگون استناد کرده و گفته چپ‌های تند و تیز فرانسوی به آراگون هم ایراد می‌گرفتن چرا برای معشوقه اش شعر سروده. می‌دونی که آراگون دفتر شعری داره به نام "چشمان لیزا". گویا این لیزا معشوقه آراگون بوده...

پ: این‌ها رو که گفتی می‌فهمم. منظورم این‌ها نبود. من حتا شعرهای عاشقانه‌ای رو که شاملو برای آیدا گفته خیلی دوست دارم.

س: پس چی؟

پ: می‌دونی سهراب. در طول جنگ‌های چریکی چند سال گذشته خیلی‌ها شهید شدن. من نمی‌فهمم چرا شاملو مثلاً دو تا شعر برای احمد زبیرم می‌گه اما هیچ اشاره‌ای به چه می‌دونم مرضیه احمدی اسکوئی نمی‌کنه. من شک ندارم که شاملو اسم مرضیه رو مته احمد و بیژن و دیگران شنیده بود. مرضیه مبارز کوچیکی نبود. از مهدی رضائی که کمتر نبود.

س: نمی‌دونم. شاید. من اصلاً آدم‌ها رو این جور مقایسه نمی‌کنم. شاید لازم باشه خود شاملو جواب بده.

.....

پ. فقط این نیست که چرا شاملو برای مرضیه شعر نگفته. می‌دونی چیه سهراب؟ ایراد بزرگ شاملو اینه که زن مبارز رو پشت سنگر مردان جنگی قایم می‌کنه. چه می‌دونم. مثلاً به شخصیت "گل کو" نگاه کن. تو شعر بیابان. مردها از جنگ چریکی برگشتن و گل کو ناگهان همسرش رو؛ معشوقش رو بر درگاه خونه می‌بینه. اگه ذهنم خوب یاری کنه شاملو یه جای دیگه گفته:

شما که زیبایی‌تان را مردان

زیبائی را بستایند

و هر مرد که به راهی می‌شتابد

بقیه‌اش رو یادم نمیاد. به نظرم شاملو خیلی مردسالارانه حرف می‌زنه. معلوم نیست که آگه آیدا پیداش نمی‌شد، شاملو شعرهای درخشان عاشقانه می‌گفت. کسی که عاشق زن اول و دومش نبوده. کسی که معشوقه نداشته. کسی که مبارزه زنان رو به رسمیت نمی‌شناسه. این رفتارهای شاملو راستش منو عصبی می‌کنه...» (قراگوزلو. محمد: ۲۷۴-۲۷۵: ۲۰۱۱)

از این گفت و گو در رمان (عاشقانه - سیاسی) "پرستو در باد" می‌گذریم و به طرح ابعاد واقعی تر ماجرا می‌پردازیم. آیا شاملو حق داشته در بدترین شرایط حاکمیت استبداد سلطنتی برای زنش شعر بگوید و دست کم دو دفتر شعری خود (آیدا در آئینه - آیدا، درخت و خنجر و خاطره) را به نام همسرش ثبت کند؟

تو برای زنت شعر بگو!

سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ اگرچه برای مردم ایران بد یمن است و سرمایه‌داری وابسته برای استمرار سیر تطور رشد خود به فرمان "انقلاب شاهانه" دست به کشتار مردم زده است اما این سال‌ها برای احمد شاملو - به قول ملای روم - همراه با "چیزی دیگر"ی است. در این سال‌هاست که سروکله عشق در زندگی شاعر پیدا شده و جان و جهان او را به آتش کشیده است. پس از آشنائی با آیدا (۱۴ فروردین [حمل] ۱۳۴۱) - دو سال بعد - ازدواج با زنی که خورشید صبحانه‌اش را در دامن او پهن کرده است، شکل بسته و عزیمت جاودانه شاملو با حضور این زن "فسخ" شده است. حاصل این شور و شیدائی و نتیجه عشق به زنی که تا آخر عمر شاملو پائیده سه دفتر شعر "آیدا در آئینه"، "لحظه‌ها و همیشه" و "آیدا: درخت و خنجر و خاطره" است. واقعیت این است که به رغم ادعای شاملو - که بر آن بود در هر شعری اندیشه‌ای اجتماعی را به میان نهاده است - در غالب این شعرها، همه جوانب شعر اعم از زبان، بیان و مضمون به شکلی تمام و کمال در اختیار و خدمت زنی است که به گمان شاملو "جان‌دار غارنشین می‌تواند به واسطه بوسه‌ای از لبان به ظرافت شعر او، به هیأت انسان در آید." این ویژگی یعنی شیفتگی و غرقگی در زیبایی به عنوان خصلت هنری هر اثری در شعرهای شاملو - به خصوص آن‌جا که پای آیدا در میان است - به افراط می‌گراید. به واقع آیدا برای مدتی شاملو را از متن و عمق اجتماع به درون خانه و عشقی فردی فرو می‌کشد و برای آن‌که شاملو از این حالت خلسه و نشئه‌گی عاشقانه بیرون بیاید دست‌کم چهار سال زمان لازم است. ناگفته پیداست در خونین‌ترین سال‌های ابتدای دهه چهل؛ شاملو به دامن عشق زنی زیبا پناه برده، از گزارش حوادث سیاسی اجتماعی عصر خود غافل مانده و برای رفع خستگی یا ...؟ سر بر بالین عشق آیدا نهاده است. حتماً آیدا چنان‌که شاعر سال‌های بعد از این شیفتگی در دوره بیداری پس از رخوت عشقی مطلق، شهادت داده است، از آن همه جذابیت برخوردار بوده است که آدمی مثل شاملو را برای سه چهار سال به صورت کامل از جریان تحولات اجتماعی بیرون بکشد و در آغوش داغ خود ذوب کند. این سال‌ها (از ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵) اگر برای شعر اجتماعی سیاسی ایران نان نداشته است، باری برای شعر عاشقانه ما آب داشته است. تا آن‌جا که معشوقی دیگرسان، و یک- سره متفاوت با عذرا، لیلی و شیرین و ... وارد شعر غنائی فارسی شده است که در جای خود قابل تأمل است. به نظر من آیدا به اعتبار خدمت، محافظت و حراست مادرانه‌ای که تا آخر عمر از تن و جان بیمار شاملو به عمل

آورده و در مدت قریب به ۲۷ سال همچون معشوقی وفادار، دوستی پایدار و زنی ماندگار و همکاری بی‌مزد و منت در تمام عرصه‌های کار و زندگی کمر به خدمت شاملو بسته و به شاعر که در سال‌های پایانی دهه کودتا از زندگی فاصله گرفته بود، تولدی دیگر بخشیده؛ شعر فارسی را مدیون خود کرده است. چنان‌که از این ره‌آورد جاودانگی‌اش را نیز مدیون شعر فارسی است. بی‌تردید اگر آیدا نبود فاتحه شاملو - حداکثر - در سال‌های منتهی به ۶۰ خوانده شده بود. کما این‌که بسیاری از دست‌آوردهای ارزش‌مند شاملو - به ویژه کتاب کوچه - مرهون پشت‌کار صمیمانه و خستگی‌ناپذیر آیدا است. زنی که علاوه بر معشوق و دوست، نقش پرستار شاعری بهانه‌گیر، مبارزی لجوج؛ پیرمردی کودک‌ماب و همیشه بیمار را ایفا کرده است و انصافاً در انجام وظیفه خود سربلند بیرون آمده است. دور شدن موقت شاملو از شعر اجتماعی اگرچه چندان نپائیده و شاعر با دفترهای "ققتوس در باران" (۱۳۴۵) "مرثیه- های خاک" (۱۳۴۷) و "شکفتن در مه" (۱۳۴۹) به متن جامعه بازگشته است، اما ظاهراً همین غیبت کوتاه سه چهار ساله، اعتراض جوانان چپ رادیکال را برانگیخته است. از یک منظر حق با این طیف مبارز بوده که از شاملو انتظار داشته است همیشه در وسط معرکه دعوای اجتماعی حاضر و ناظر باشد. انتظاری که از امثال توللی، نادرپور، مشیری، شاه‌رودی، رحمانی و حتا نیما و اخوان نمی‌رفته است. در واقع شاملو خود پس از دفتر "قطع نامه" این انتظار به حق را در جامعه مبارز و چپ ایران ایجاد کرده و با "هوای تازه" و "باغ آئینه" به آن دامن زده است.

این‌که در دهه موردنظر و در دفترهای "آیدا در آئینه" و ... شعرهایی از قبیل "از مرگ" (هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام ...) خفتگان (شعری به مناسبت بیستمین سال قیام دلیرانه گنتوی شهر ورشو)؛ و (عصر عظمت‌های غول‌آسای عمارت‌ها/ و دروغ) نیز آمده است، از چشم جامعه استبداد ستیز - لابد - مجاب‌کننده و کافی نبوده است. از یک لحاظ نیز درست است. چرا که غالب شعرهای این دوره را مضامین صرفاً عاشقانه شکل داده است. شعرهای "شبان" (میان خورشیدهای همیشه/ زیبایی تو/ لنگری‌ست)؛ "من و تو، درخت و بارون"، "من و تو" (من و تو یکی دهان‌ایم...)؛ "چهار سرود برای آیدا" و "آیدا در آئینه"؛ ("لبان‌ات به ظرافت شعر...) جوانان معترض به گسترش سرکوب پولیس شاهنشاهی را به این نتیجه قانع‌کننده رسانده که شاملو مصداق همان شاعر مبارزی است که از کوچه به خانه عقب نشسته:

«... خانه‌ای آرام و

اشتیاق پُر صداقت تو

تا نخستین خواننده هر سرود تازه باشی

چنان چون پدری که چشم به راه میلاد نخستین فرزند خویش است؛

چرا که هر ترانه

فرزندی‌ست که از نوازش دست‌های گرم تو

نطفه بسته است ...

میزی و چراغی

کاغذهای سپید و مدادهای تراشیده و از پیش آماده

و بوسه‌ای

صله هر سروده تو.» (صص، ۴۶۸-۴۶۷)

شاعری که زمانی تنها مخاطبش – در شعرهای خطابیه "قطع نامه" و "هوای تازه" – مردم بدبخت و بی‌چاره بوده-
اند؛ ناگهان همه را رها می‌کند و به آغوش زنی واقعی پناه می‌برد و تمام جیک و ویک زندگی‌اش را فقط با او در
میان می‌نهد:

« کیستی که من

این گونه

به اعتماد

نام خود را

با تو می‌گویم

کلید خانه‌ام را

در دستت می‌گذارم

نان شادی‌هایم را

با تو قسمت می‌کنم

به کنارت می‌نشینم و

بر زانوی تو

این چنین آرام

به خواب می‌روم؟» (ص ۴۷۳)

در واقع مبارزان چپ نه تنها از شاملو انتظار نداشته‌اند که آن‌چنان "آرام" سر بر زانوی زنی بگذارد و به "خواب" رود، بل‌که سخت حق به جانب از شاعر خود توقع داشته‌اند اگر قرار است نام خود را با کسی بگوید و کلید خانه‌اش را در دستی بگذارد، این انسان جانشین مبارزانی هم‌تراز مرتضی کیوان و وارتان سالاخانیان باشد، نه زنی غیرسیاسی و صرفاً زیبا و بلند بالا به نام آیدا که به اعتبار بوسه‌هایش «که گنجشک‌کان پرگوی باغ‌اند و تنش که رازی‌ست جاودانه/ که در خلوتی عظیم» (ص ۴۷۵) با شاملو در میان نهاده است، پرچمدار نبرد شاعرانه علیه شاه را از خیل مبارزه ضد سرمایه‌داری بیرون کند. اگرچه مضامین عاشقانه‌های "آیدا در آئینه" و ... با تغزل‌های امثال حمیدی شیرازی و توللی و نادرپور از یک جنس نیست، اما به هر حال غالب شعرهای این مجموعه پیرامون لب و دست و چشم معشوق در گردش است:

« آن لبان

از آن پیش‌تر که بگوید

شنیدنی ست

آن دست‌ها

بیش از آن‌که گیرنده باشد

می‌بخشد.

آن چشم‌ها

بیش از آن‌که نگاهی باشد

تماشائی‌ست.» (ص، ۴۷۷ - ۴۷۶)

و بدین‌سان جامعه نمی‌پذیرد. بر نمی‌تابد. و بدتر از همه جوش می‌آورد و بر شاعر می‌خروشد که چرا؟ از این خروش و اعتراض جوانان چپ علیه شاملو گزارش‌های مختلفی ضبط شده است. شمس لنگرودی گفته:

«شاملو در سال ۱۳۴۸ [سپانلو طی روایتی از "سرگذشت کانون نویسندگان ایران" این تاریخ را به زمستان ۱۳۴۷ اصلاح کرده و مناسبت آنرا تجمع ستایش از نیما دانسته است] که دوره شکل‌گیری جنبش چریکی در ایران بود یک شعرخوانی در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران داشت. وقتی شاملو خواست شعر بخواند همین رفقای روشن‌فکر بلند شدند و گفتند: "مرد! برو برای زنت شعر بگو! تو اصلاً شاعر نیستی و شعرهایی که برای زنت می‌گویی چه ربطی به خلق و ملت دارد؟" آل‌احمد دخالت کرد و گفت که شاملو بچه‌بدی نیست بگذارید شعر بخواند. شاملو جوابی عالی به آن‌ها داد. او گفت: "من دارم به اندازه‌ی وسع و توانایی خودم خانه‌ای می‌سازم. قدرت من همین قدر است." به روایت سپانلو در آن شب شعر آل‌احمد در پاسخ انتقاد جوانان چپ [گویا محمد خلیلی] به اشعار غنائی و عاشقانه شاملو گفته است "شما زیاده‌روی می‌کنید دوست عزیز! خوش‌بختانه آقای شاملو خودشان آمدند و می‌توانید از ایشان بپرسید."» (محمدعلی سپانلو، ۲۰۰۲/ نیز بخارا، ش ۴)

به روایت جامع‌تری از این ماجرا گوش بسپارید. پیش‌تر گفته باشم که پاسخ دهنده جلال آل‌احمد است:

«- س: ... آقای شاملو شعرهای قبلی‌شان خیلی غنی‌تر و اجتماعی‌تر و متحرک‌تر بود. ولی شعرهای الان‌شان خیلی منجمد است و مخصوص خواص نوشته شده. و این نشون می‌ده که شاعران ما وظیفه‌ی خودشون رو، وظیفه هنرمندرو در جامعه‌ی ما انجام نمی‌دهند.

- پ: ... شما یک جماعتی را به من نشون بدید که حاضر باشد شعر گوش کند. آن وقت خواهید دید که شاملو هم از نو تحرک خواهد گرفت....

- س: ... مگر هنگامی که نیما لب به سخن باز کرد جماعتی بود؟ ... چه‌گونه نیما توانست یک تنه در مقابل معاندین وابسته به سبک کلاسیک که با قداره در مقابلش ایستاده بودند مشعل‌دار باشد و در یک شب تاریک رخنه به صبح و یا رخنه به ستارگان باز کنه. [شاملو] بعد از این گذشته روشن و بعد از این‌که "شبانه" رو ساخته و یا "پریا" و "دخترانه‌ای ننه دریا" رو ساخته حالا بیردازه فقط به فرم و قالب

- پ: ... بسیار خوب! درباره این مطلب آقای شاملو خودشون تشریف می‌آورند و جواب خودشون رو خواهند داد. این است که من فوری رفع زحمت می‌کنم ... من نظری در این باره نمی‌تونم بدم چرا که شخص شخیص شاعر زنده است و مجلس هم تازه گرم شده و یقه شاعر رو می‌تونه بگیره [انگار آل‌احمد نیز از این یقه‌گیری چندان بدش نمی‌آمده است. به هر حال او می‌خواست یگانه آونگارد ادبیات معترض ایران باقی بماند و شاملو را آلترناتیو می‌دید]. مسؤولیت؛ خانم‌ها و آقایان محترم یعنی همین. یعنی یک مجلس، نه به عنوان شنونده صرف بنشینه این‌جا، آیه‌های بنده رو گوش کنه. یعنی که از وسط مجلس ناله‌ای دربیاد، یقه بنده و امثال بنده رو بتونند بگیرند. البته در این مورد که شمایی‌فرمائید دوست عزیز، تندروی نسبت به شاملو می‌کنید. کاش این‌جا نمی‌بود و من در غیابش این حرف رو می‌زدم. ولی فعلاً چیزی نمی‌گم چون خودش این‌جا هست و ...»

و شاهرخ جنابیان پس از روایت این پرسش و پاسخ می‌نویسد:

«بله. این صداهایی بود از جمع روشن‌فکران، در شب یاد بود نیما یوشیج سال ۱۳۴۷ در تالار دانشکده هنرهای زیبای کشور. صداهای رسا، محکم، اعتراض‌آلود، پرخاش‌گر، که از قلب‌هایی حساس، روح‌هایی متلاطم و مغزهایی اندیش‌مند برخاسته بود. این‌ها کینه توزانه، بدخواهانه و مزورانه به شاملو نتاخته بودند. که بل از روی صداقت و صمیمیت و توقعی که از شاملو دارند به شاملو ایراد گرفته بودند که چرا شعر اجتماعی نمی‌گویید... اما

توضیح شاملو: "هر کس به اندازه همت خود خانه می‌سازد همین"»

اعتراضات به شاملو و شعر او با آن شب تمام نشد. دنباله پیدا کرد. شکل گرفت و سپس رخ نمود. به زندگی خصوصی اش ایراد گرفتند. به کار و شغل او ایراد گرفتند که مثلاً چطور شد شاملو در فرهنگستان ایران کار می‌کند؟^۱ آیا کاسه‌ای زیر نیم کاسه نیست؟ چرا در رادیو و در بخش برنامه کودک برای بچه‌ها قصه می‌گوید؟^۲ آیا این به آن معنی نیست که شاملو خودش را تا سطح "وسیله" تنزل داده است؟ به رفتار اجتماعی او ایراد گرفتند که مثلاً چرا در انجمن فرهنگی ایران و امریکا شعر خوانده؟^۳ چرا از اشعارش صفحه به بازار فرستاده؟^۴ چرا از آن شومن تلویزیونی [فریدون فرخزاد] جایزه دریافت کرده؟^۵ چرا شعرش را فلان تصنیف خوان خوانده؟^۶ لکن این موارد بدون این‌که اسباب و چگونگی آن‌ها منصفانه تجزیه و تحلیل شده باشد و سپس قضاوت، شلاقی شده برگردۀ شاعر. یا که حتا پتکی بر فرق او ...» (فردوسی، ش، ۱۱۲۰؛ ۱۳۵۲/۱۲/۲۶)

البته انتظار حق به جانب منتقدان رادیکال شاملو، بیش از توانائی شاعر بوده است. اعتراف صادقانه شاملو با تأکید بر این نکته مهم که: "هر کس به اندازه وسعت خودش خانه‌ای می‌سازد" در ذهن معترضان چندان مجاب کننده نیفتاده است. در روزگاری که رهبران به اصطلاح چپ و اعضای مرکزیت حزب توده – مانند کیانوری، طبری، اسکندری و - فرار را بر قرار ترجیح داده و در ناز و نعمتی که "اردوگاه سوسیالیسم" [کمونیسم بورژوائی] برای‌شان فراهم کرده بود، حال می‌کردند و بی‌اعتناء به خون اعضای لورفته "سازمان نظامی" و سایر مبارزان، برای خود دکان باز کرده بودند، شاملو در ایران مانده بود و "شب‌های شعر خوشه" برگزار می‌کرد. چنان‌که مجله هنری - ادبی مترقی و پیش‌تازی در می‌آورد که پس از سه شماره با اولتیماتوم وزیر اطلاعات وقت (سال ۱۳۴۵) تعطیل می‌شد؛ چنان‌که مجله دیگرش (خوشه) نیز در سال ۱۳۴۸ با اخطار رسمی ساواک به محاق خاموشی رفت. و جالب این‌جاست که در همین سال شاملو در معرض بیش‌ترین انتقاد قرار گرفته است! او شعر می‌نوشت، ترجمه می‌کرد، دست به کشف استعدادهای شاعران نوپرداز می‌زد، ولی با این همه رادیکالیسم جامعه وی را به سبب اشعار عاشقانه‌ای که برای همسرش سروده بود، پس می‌زد.^۷ روایت منصور اوجی از این ماجرا نیز در جای خودش جالب است.

«.... دانشگاه پهلوی شیراز در دهه چهل راه افتاده بود یکی از کارهای جالب این دانشگاه دعوت از بزرگان فرهنگ و ادب مملکت بود برای سخنرانی در تالار دانشکده پزشکی شیراز ... یکی از مدعوین شاملو بود که آمد و ساواک که برنامه‌اش را به هم زد ... یکی از دوستان شیرازی از شاملو پرسید: "همه ما شما را شاعری مسؤول و متعهد می‌شناسیم ولی سؤالی برای ما مطرح است، در چنین شرایطی که جوان‌ها روبروی حکومت می‌ایستند و به زندان می‌افتند و کشته می‌شوند شما می‌آئید و اسم کتاب‌های شعرتان را "آیدا در آئینه" و "آیدا: درخت و خنجر خاطره" می‌گذارید، چرا؟ شاملو مدتی سکوت کرد و بعد خیلی راحت و خودمانی توضیح داد: «من سه بار ازدواج کرده‌ام. زن اولم را که بچه‌هایم از اوست پدرم برایم گرفت (اشرف اسلامیه را می‌گفت) هیچ توافقی نداشتیم، جدا شدیم. زن دوم را خودم دوست داشتم و گرفتم (توسی حائری را می‌گفت) از او هم جدا شدم. کاری به سرم آورد که مجبور شدم کل کتاب‌هایم را در خانه او بگذارم و بارانی و کیف دستی‌ام را بردارم و برای همیشه بیرون بیایم. بیرون آمدم و در غلتم. آیدا بود که در چنین شرایطی به نجاتم برخاست. زیر بغلم را گرفت و بلند کرد. درست در اوج گرفتاری‌های من به دادم رسید. من به جبران این همه ایثار و محبت، چه دارم به او بدهم جز شعر؟ باغ دارم، ملک دارم، خانه دارم یا پالتو پوست؟ اجازه بدهید از تنها چیزی که دارم پاره‌ای هم نثار او کنم» و اضافه کرد: «از طرفی این مسخره بازی‌ها مخصوص این خراب شده است. شما شاعری متعهدتر از لویی آراگون -

شاعر کمونیست فرانسوی - می‌شناسید؟ ایشان کتابی دارد به اسم "چشمان الیزا". می‌دانید "الیزا" کیست؟ "الیزا" تریوله زنش است. اسم کتاب شعرش را، چشمان زنش گذاشته است. چرا آراگون حق داشته باشد چنین کند ولی من حق نداشته باشم؟» در جواب شاملو چیزی برای گفتن نداشتیم.»

(منصور اوجی، شیراز، ۱۳۷۶/۲/۲۰ به نقل از دفتر هنر ویژه احمد شاملو، ش، ۱۳۷۶/۷/۸، ص ۹۵۵)
شهر آشوب امیرشاهی نیز از همین منظر شعرهای عاشقانه "آیدا در آئینه" را باز نموده و خلاف شاملو که معتقد بود "آراگون" در فرانسه حق داشت و بی‌منتقد بود به سرنوشت مشابه دو شاعر چپ‌گرا - یکی ایرانی (شاملو) و دیگری فرانسوی (آراگون) - پرداخته و از این‌که چه‌گونه در معرض تازیانه رادیکالیسم قرار گرفته‌اند سخن گفته‌است:

«زبان فارسی را مثل هر زبان دیگر اگر در چارچوب خشک قواعد زندانی کنیم باید فاتحه‌اش را بخوانیم. دوست-ترش می‌دارم» معنایی جز بیش‌تر دوستش می‌دارم ندارد. مشکل آقای دستغیب^۹ این است که حتماً نمی‌دانند می‌شود هر لحظه از لحظه پیش بیش‌تر عاشق بود. و اگر شاملو معشوقش را در تاریکی دوست می‌دارد، فقط به این معناست که هر لحظه عاشق‌تر است و مرجع صفت تفصیلی پنهان در فعل "دوست‌ترش می‌دارم" نفس دوست داشتن است. دوست داشتنی که شاملو همیشه به دنبالش بود و مثل این‌که با آیدا به آن رسیده است. اگر حرف آیدا را پیش می‌کشم برای این است که بگویم نه تنها زبان که عواطف هم در حال خشک شدن‌اند و به همین دلیل است که عشق شاملو به آیدا را هر کس می‌خواهد به نوعی تعبیر کند: آیدا "پناهگاه" است. مظهر "پاکی و تقدیس" است. "بهانه‌ای لطیف" است. شاعر در وانفسا به "عشق فردی" رو کرده است و ... عشق، احساسی ذهنیست که آدمی "لابد" در آدمی دیگر پیاده می‌کند. همین بلا را مدت‌ها سر لوئی آراگون آوردند. او می‌گفت "الزا". دوست دارانش برای تبریئه او می‌گفتند: "فرانسه، حزب، سوسیالیسم، انسانیت". تا به امان آمد و جواب همه را داد که "الزا" فقط "الزا" است. زنی است که من دوستش می‌دارم. نه فرانسه است، نه حزب، نه سوسیالیسم، نه انسانیت. سنت کهن اخلاقی ما، ما را از احساس و عاطفه راستین جد کرده است. "پرهیزکاری" سوسیالیستی نیز زهدیانی را به آن جدائی یا "پنهان کاری" افزوده است. و حالا کارمان به جایی رسیده است که عشق را مفهومی تجریدی و ذهنی می‌دانیم و اگر کسی از معشوق سخن گفت خیال می‌کنیم، کلک می‌زند. شاملو از تاریکی هم گفته است و از نامردمی هم، و باز هم نقل عشق اوست. نمی‌خواهیم باور کنیم که در تاریکی هم واقعیتی است. و اگر "پریا" و "دخترای ننه دریا" با هم تفاوت دارند، بیش از آن‌که به خاطر منبع الهام آن‌ها باشد، این تفاوت از زمان آن‌ها ناشی می‌شود.» (آیندگان، ش، ۱۷۶۰، ۱۳۵۲/۸/۳)

مسأله همین است. سنت کهن اخلاقی ما، هیچ‌گاه حتا در پاک‌ترین شرایط عشق فردی و زمینی را نپذیرفته است. در چنین سنت کهنی یا معشوق مذکر است^۹، که در این صورت یا شاعر به نظربازی و عشق‌های آلوده متهم می‌شود - که البته مصادیق بارز آن‌را می‌توان در شعر عصر غزنوی و در تغزل‌های امثال منوچهری و فرخی به وضوح یافت - یا در تحلیل مواضع عاشقانه نقدهای دولا پهنای یکی به نعل و یکی به میخ طراحی می‌شود - چنان‌که درباره سعدی گفته شده است - و یا معشوق در چنان مرتبه دست نیافتنی و ذروه‌ای نادیدنی نشسته است که بالا گرفتن سر به منظور مشاهده او همان و افتادن کلاه همان. تازه اگر چنین مشاهده‌ای به وصال دست دهد. که نمونه-آش بیرون از معشوق‌های سه‌گانه ملای روم (زرکوب، چلبی، شمس)، فراوان است. عشقی الهی و معشوقی چندان منزّه و پاک که بدون وضو نمی‌توان به سراغش رفت. به واقع همین سنت‌های اخلاقی کهن ایرانی - که در غرب نیز یک چند حاکم بوده است - سبب شده که شاملو به "جرم" سرودن اشعار "آیدا در آئینه" چنان‌که شرحش به اجمال رفت پشت میز محاکمه قرار گیرد. محمد قائد به درستی نوشته است که:

«هیچ شاعری در دوره‌ای و جایی دیگر از جهان تا این حد از سوی خوانندگان برای بیان احساسات سیاسی آن‌ها زیر فشار بوده است؟ آن؟ مایاکوفسکی؟ لورکا؟ نرودا؟ معیاری برای ثبت و سنجش فشار شعر خوانان بر شاعرها در دست نیست. در هر حال، شاملو از شاعران کمپایی بود که برای زوجۀ قانونی خویش شعر عاشقانه گفته‌اند: قلندری عیال دوست که نیمه شبان در راه بازگشت از میکده، خریدن نان سنگک و دسته‌ای ریحان آب زده را فراموش نمی‌کند. زمانی در مقاله‌ای با عنوان "سایۀ کدام عمر؟" امثال کتاب شعر سایۀ عمر رهی معیری را دست انداخت و نوشت شعر این آدم‌ها رقیق، احساسات‌شان عاریتی و غزل‌های عاشقانه‌شان باسمه‌نی است. درست می‌گفت. در ادبیات قدمائی ایران، محبوب غالب شعرهای عاشقانه موجودی است سرد مزاج اما کلیشه‌نی، که گاه حتا نمی‌توان تشخیص داد مذکر است یا مؤنث. چه بسیار آدم‌هایی که تا آخر عمر داغ نهان حسرتی به دل دارند، اما قصه‌هایی از قبیل آن‌چه شهریار و حمیدی درباره عشق ناکام خویش سر هم کرده‌اند بیش‌تر به ترفندهائی تبلیغاتی برای سرزبان افتادن و مشتری جمع کردن می‌ماند. شعر عاشقانه شاملو نه گله و التماس از موضع ضعف، بلکه وصف تجربیاتی عاطفی از معاشرت با انسانی دارای هویت در روزگاری مشخص و از موضع قدرت بود.» (پیشین، ص ۳۵)

نهادینه شدن سنت‌های کهن اخلاقی - که در جا و مکان خود ارجمند است - حتا چپ‌های رادیکال را به موضع‌گیری سیاسی علیه شعرهای عاشقانه شاملو می‌کشد. در تحلیل عشق صوری و تجلی عاطفی آن در انسان آنان حتا از عرفای جمال دوستی همچون روزبهان بقلی نیز عقب‌تر‌اند. نمی‌خواهم بگویم ارتجاعی‌تر. چرا که تخیل عاشقانه بایزید و شبلی و سنائی و روزبهان نه تنها ارتجاعی نبود، بلکه سخت انسانی و زیبا بود. زمانی ملای روم در بخش اول مثنوی و ضمن نتیجه‌گیری اخلاقی از داستان شاه و کنیزک به عشق‌های صوری تاخته و گفته بود:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت رنگی بود...
عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا

(بلخی، ۱۳۵۹، ص ۱۱، بیت ۲۰۵/۲۲۰)

جلال‌الدین محمد بارها "رنگ" را به معنای صورت مطلق ناپای‌دار و فرار گرفته و در این دعوا به دفاع از بی‌رنگی برخاسته بود. "این هم در جای خود نظری است!" چنان‌که هایدگر در اظهار نظری رندانه پیرامون نظری از مارکس گفته بود!^۱ اما در روزگار ما رنگ اگر به دنبال خود - الزاماً - عشق نمی‌آورد، باری زیبایی و علقه که می‌آورد. چندان‌که ما سیاهی و سپیدی و البته خاکستری را نیز بی‌توجه به نمادهای تداعی‌کننده هر یک رنگی می‌دانیم که ای‌بسا روحیۀ زیبایی دوستی را ممکن است تحریک کند و البته احساس و عاطفه را نیز. و عشق را. شکی نیست که عاشقانه‌های دو دفتر "آیدا در آئینه" و "آیدا: درخت و خنجر و خاطره"، به بازتاب عشق فردی شاملو اختصاص یافته است. البته شاملو هیچ‌گاه وارد شدن به جریان "عشق فردی" را نپذیرفت - و چنان‌که قبلاً نیز گفتم - نه فقط هم‌واره با ابرام تأکید می‌کرد که در عاشقانه‌ترین شعر هایش نیز همیشه ردی از مضامین اجتماعی پیداست بلکه با اشاره به این شعار تغییر ناپذیرش که «بنده هنر بی‌تعهد را دو پول ارزش نمی‌گذارم برای این‌که...» (محمد قراگوزلو، ۱۳۸۲ ص ۷۴) اصولاً هیچ برهه و حتا لحظه‌ای از زندگی خود را بدون مسؤولیت و التزام اجتماعی نمی‌دانست و به کلی بر عشق فردی خط بطلان می‌کشید. به نظر من این موضع‌گیری نیز از جنس همان اصرارهای بی‌جا؛ لجاجت‌های کودکانه و کوتاه نیامدن‌های "شاملو واری" بود که بی‌هوده می‌کوشید نه فقط از کاهی طبیعی کوهی مصنوعی درست کند، بلکه با قاطعیتی شبیه جرزدن می‌خواست از امری که به خودی خود نکوئیده نبود (شعر عاشقانه) بگریزد. یک جا می‌گفت من در مقابل انسانیت آیدا نه ملک و خانه دارم که به او بدهم و نه پالتو

پوست. و تنها دارائی‌آم همین شعر است و در جای دیگر سخت مصر بود که اندک ته مایه‌های اجتماعی شعرهای عاشقانه خود را چنان هاشوری از تعهد بزند که باورش کمی دشوار بود. به این گارد بسته شاملو در برابر "من فردی" یا "عشق فردی" تأمل کنید تا به عرضم برسید:

«من معتقدم که شاعری اگر خودش را حتا در آئینه هم ببیند لطمه‌ای به خودش زده است خط اصلی شعر امروز ما در جهت اجتماعی کردن "من فردی" شاعر حرکت می‌کند و دست‌کم چهل سالی هست که جامعه از این زاویه به شعر نگاه کرده و "من" شاعر را در این ترازو کشیده است. البته این‌جا کسی نمی‌تواند برای کسی تکلیف معین کند. اما از لحاظ تاریخی حمیدی شیرازی‌ها و شهریارها و گروه شاعران "مجله سخن" در خط اصلی این شعر به بازی گرفته نمی‌شوند و صاحب هویتی جدی نیستند و نوعی شعر فاقد درون مایه و بی‌عار و درد و حتا گاه کاسه لیسانه را ارائه می‌کنند که نه فقط بود و نبودش یکی است بلکه گاه وجودش از عدمش مضحک‌تر است موضوعی که این‌جا مطرح می‌شود این است که آیا اساساً عشقی که به حرکت در می‌آید تا تعمیم پیدا کند و عشق عمومی شود می‌تواند از نخست یک عشق فردی باشد؟ به عقیده من چنین عشقی اگر یک وجه عرفانی^{۱۱} نداشته باشد دست‌کم یک نقطه حرکت تمثیلی یا القائی است که از شگردی شاعرانه مایه می‌گیرد. روزه‌ای است به سوی جهان بسیار گسترده‌ای که واقعاً از فردا و شخص‌ها و "کلیت"های فکری عبور می‌کند تا جهان شمول بشود یا انسان شمول بشود و در نتیجه امکان فردی بودنش را از همان قدم اول در جهت عمومی شدن از دست می‌دهد. آیا چنین عشقی را یک خواننده غربی می‌تواند درک کند؟ شاید یک جاپانی به علت شرقی بودنش دریافتی از آن داشته باشد ولی گمان نمی‌کنم یک غربی با آن فرهنگ پیچیده مادی‌اش بتواند به شهود این عشق دست بیابد. إلوار که روزگاری بت شعرخوانان فرانسوی بود و شعرش در کوره سوزان مبارزه با فاشیسم شکل می‌گرفت گفته است: "فرانسویان این سخن شاعرانه را با همه وجودشان حس می‌کنند زیرا آشکارا می‌بینیم که در آن عشق اجتماعی برای تفهیم شدن به عشق‌های فردی تجزیه شده است". یعنی درست در جهت معکوس راهی که شعر ما می‌پیماید: از فردی‌ات به اجتماعی‌ات. ما به هر حال گرفتار برداشت‌های فرهنگی جغرافیائی تاریخی قومی خودمان هستیم^{۱۲}...»

(دنیای سخن، از گفت‌وگوی مجابی و نصیری‌پور با احمد شاملو، ۳ آذر [قوس] ۱۳۶۷)

استدلال شاملو را می‌پذیریم. پیش‌تر نیز گفتیم که آیدا – در منظر شاملو – نه یک همسر، بلکه دوست، هم‌کار، هم‌فکر و همراهی استوار بوده است. حتا فراتر به نقل از شاملو گفتیم - و با حسن نیت پذیرفتیم - که «آیدا یک انسان بی‌نظیر» است. قبول. دیگر چه؟ آیا باید بپذیریم که آیدا نماد انسانیت هم بوده است؟ شاید پاسخ این مسأله از چشم شاملو "بعله" باشد. باز هم حرفی نیست. گیرم که تمامی موارد پیش گفته را در بست پذیرفتیم، اما در نهایت باید به این نکته قطعی نیز مجاب شویم که "آئینه آیدا" بازتابنده عشقی فردی از تن و جان درخشان شاملوست. هر یک از ما ممکن است کم و بیش و منطبق با ظرفیت‌های بالا و پائین انسانی برای دیگری آیدانی باشیم، اما چنین عشقی، چنان‌که آراگون هم گفته بود نه نماد سوسیالیسم است و نه نماینده حزب! عشقی که به همان میزان که تقدیس می‌شود و به حوزه الوهیت می‌رود، غیر انسانی‌تر می‌شود. منظورم از غیر انسانی، ضد انسانی نیست. به همین سبب نیز معتقدم که تقدیس معشوق را فقط باید در غزل‌های دوره دوم زندگی سنائی و غزل‌های عطار و بلخی سراغ گرفت و چنان موجودی را در حیطه مباحث عرفان عاشقانه - که موضوعی است صرفاً و مطلقاً نظری و انتزاعی - تجزیه و تحلیل کرد. قصد من تقبیح تمام عیار سنت‌های اخلاقی شعر و ادبیات و عرفان نیست. از عشق روزبهان به اشارت یاد کردم و بدین‌گونه از عشق زمینی شیخ اکبر محی‌الدین بن عربی به نظام دختر سیه چشم و زیبا روی مکین الازهر اصفهانی و سبب شکل‌بندی کتاب "ترجمان الاشواق" نیز بدون شرح، نقبی می‌زنم و خواننده را به تفسیر

ماجرای شیخ صنعان در کتاب "چنین گفت شیخ نیشابور"^{۱۲} ارجاع می‌دهم و می‌گذرم تا در عشق‌های فردی تأملی کرده باشم.

بی‌نوشت‌ها:

۱. شاملو در سال ۱۳۵۰ به دعوت "فرهنگستان زبان ایران" به منظور تحقیق و تدوین کتاب کوچه به مدت ۳ سال با آن مرکز همکاری کرده است.

۲. شاملو در سال ۱۳۵۱ برنامه‌ای را در رادیو برای کودکان و جوانان اجراء کرده است. او خود در این زمینه گفته: «اگر توی رادیو ده دقیقه به من فرصت بدهند یقین داشته باشید که من در این ده دقیقه راجع به چیزی سخن نمی‌گویم که سرم را از سرم به زیر بیندازم» (اطلاعات ۱۳۵۲/۲/۹)

۳. شاملو در اول آبان‌ماه ۱۳۵۱ در شب شعر انجمن ایران و آمریکا به شعرخوانی پرداخته است.
۴. در سال پیش گفته چند صفحه و نوار کاست با صدای شاملو و شعرهای حافظ، مولوی، نیما، خیام، [و خودش] توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ضبط و به بازار عرضه شد.

۵. آیدا به عمد یا سهو - نمی‌دانم - دریافت جایزه فروغ را در "سال شمار احمد شاملو" نیاورده است. در حالی که به مسائل و رخ نمودهای بسیار جزئی‌تر از آن اشاره کرده است!!

۶. شاملو نسبت به این مسأله اعتراض کرده و یکی از این خوانندگان را "انکر الاصوات کاباره‌ئی" خوانده بود، اما به یاد ندارم او در جایی به فرهاد مهراد توپیده باشد که چرا شعرهایش را خوانده است. فرهاد از خوانندگان مترقی و چپ‌ملی ایران بود که پیش از انقلاب ترانه "والا پیامدار" - سروده سیاوش کسراهی - را با آهنگی از اسفندیار منفردزاده اجراء کرده بود.

۷. شاملو خود مدعی بود: «من هیچ وقت شعر عاشقانه به معنی مطلق نداشته‌ام. اگر منظورتان از آن دوره، دوره اشعاری است که به نام "آیدا" منتشر شد، باید بگویم که "آیدا" انسان بی‌نظیری است...» (اطلاعات ۱۳۵۲/۲/۹)

۸. این مطلبی است در پاسخ به کتاب "نقد آثار احمد شاملو" تألیف عبدالعلی دستغیب.

۹. درباره "معشوق منکر" بنگرید به کتاب "حالات عشق پاک" از همین قلم.

۱۰. کارل مارکس گفته - و عین این جمله نیز روی سنگ قبرش آمده - که: "فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند و از این پس می‌باید جهان را تغییر داد". وقتی نظر هایدگر را پیرامون این نقد عمیق مارکس بر فوئرباخ جویا شدند، او پس از تأمل بسیار پاسخی سخت سطحی داد و گفت: "این هم برای خود نظری است!!"

۱۱. چند سطر بعد به یک مشابهت مضمونی و شبه عرفانی در حکم عاشقانه جلال‌الدین محمد و شعر عاشقانه شاملو خواهیم رسید.

۱۲. منظور شاملو همان سنت‌های اخلاقی کهن است که از آن سخن گفتیم. کما این‌که به این نکته نیز اشاره کردیم که شاعر کمونیستی همچون آراگون نیز در فرانسه از همین دست گرفتاری‌ها رنج می‌برده است.

۱۳. به همین قلم؛ ۱۳۸۶، تهران: نگاه.

منابع:

فرآگوزلو. محمد (۲۰۱۱) *پرستو در باد*، استکهلم: انتشارات آلفابت ماکسیما